

بررسی دنباله قیام حسینی در شام و اربعین

نجمه کرمانی

شمیم یاس، اسفند ۱۳۸۶، شماره ۶۰

پس از آن که حضرت زینب «علیهاالسلام» با خطبه پر شکوه و بلند آوازه خود در مجلس یزید از فاجعه روز عاشورا پرده برداشت، وجدان‌های غافل و خواب‌آلوده، به خود آمدند و جوش و خروشی در مردم شام پدیدار گشت. سخنان روشن‌گرانه زینب «علیهاالسلام» و امام سجاد «علیه السلام»، اساس تفکر در حادثه کربلا را در ذهن‌ها بنا نهاد و مردم شام تا اندازه‌ای حقیقت را دریافتند و این آغاز حرکت جدیدی در تکمیل قیام عاشورا بود که مقاله حاضر نگاهی اجمالی بدان دارد.

اوضاع شام پس از شهادت امام

یزید با دیدن اوضاع نابسامان شام، آزادگان را در خرابه‌ای جای داد که سقفی نداشت و دیوار آن ترک برداشته بود، به گونه‌ای که اهل بیت «علیهم السلام» می‌ترسیدند دیوار بر سرشان خراب شود. روزها از شدت گرما و شب‌ها از سوز سرما، در آن خرابه آرامش نداشتند و تشنگی و گرسنگی، آن‌ها را تهدید می‌کرد.

اسیران عزادار، روزها به عزاداری و گریه بر مصیبت‌های خود می‌پرداختند و این‌گونه، مردم را از فجایع کربلا آگاه می‌ساختند و از چهره گریه عاملان آن فجایع هولناک، پرده بر می‌داشتند.

شیخ صدوق «ره» می‌نویسد: «یزید دستور داد اهل بیت امام حسین «علیه السلام» را به همراه امام سجاد «علیه السلام» در خرابه‌ای زندانی کنند. آن‌ها در آن جا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما؛ به گونه‌ای که بر اثر نامناسب بودن آن محل و گرما و سرمای هوا، صورت‌های شان پوست انداخته بود».

در میان ناله و اندوه بانوان اسیر شده از زنجیر ستم، کودکان مظلومی به چشم می‌خوردند. آنان در حالی که گرسنه بودند، هر روز عصر با لباس‌های کهنه جلوی در خرابه صف می‌کشیدند و مردم شام را که دست کودکان شان را گرفته بودند و با آذوقه به خانه‌های شان بر می‌گشتند، غریبانه تماشا می‌کردند و آه حسرت می‌کشیدند. دامان عمه را می‌گرفتند و می‌پرسیدند: «عمه! مگر ما خانه نداریم؟ پدران ما کجا هستند؟» حضرت زینب «علیهاالسلام» نیز برای تسلای دل کوچک و غم دیده آنان می‌فرمود: «چرا عزیزانم! خانه شما در مدینه است و پدران تان به سفر رفته اند».

امام سجاد «علیه السلام» در مورد ویرانه شام می‌فرماید: «در مدت اسارت مان در خرابه شام، چه رنج‌ها و مصیبت‌هایی که ندیدیم! روزی دیدم عمه ام زینب «علیهاالسلام» دیگی را روی آتش گذاشته است. پرسیدم: عمه! در این دیگ چیست؟ پاسخ داد: دیگ خالی است، ولی

چون کودکان گرسنه اند، برای این که آنان را ساکت کنم، وانمود کردم که می‌خواهم برای شان غذا بپزم تا با این بهانه آنان را خواب کنم.»

نقل شده است که کودکان گرسنه پیوسته پیش حضرت می‌آمدند و از گرسنگی ناله می‌کردند تا آن جا که دل زنان شام به رحم می‌آمد و برای آنان آب و غذا می‌آوردند.

امام صادق «علیه السلام» از زبان امام سجاد «علیه السلام» نقل فرموده است: «وقتی اهل بیت «علیهم السلام» را در ویرانه جای دادند، یکی از آنان با دیدن وضع ناهنجار و دیوارهای ترک خورده گفت: این‌ها ما را در این خرابه جای داده اند تا این دیوارها بر سرمان خراب شود و ما را بکشند. پاسبانان خرابه به زبان رومی به هم گفتند: این‌ها را ببینید که از خراب شدن دیوارها بر سرشان می‌ترسند با آن که فردا آن‌ها را بیرون خواهند کشید و خواهند کشت. علی بن الحسین «علیه السلام» فرمود: جز من، هیچ یک از اهل خرابه زبان رومی نمی‌دانست.» (۱)

در خرابه شام چنین وضع اسفناکی حکم فرما بود. حتی در بعضی منابع تاریخی آمده است: چند تن از کودکان از شدت سرما و گرما و گرسنگی در خرابه جان باختند. (۲)

آغاز رسوایی حاکمیت

یزید با مشوش شدن افکار عمومی مردم شام بر اثر جنایت های خود که با وفات حضرت رقیه «علیهاالسلام» شدت گرفته بود، مصلحت را در آن دید که از شدت فشار بر اهل بیت «علیهم السلام» بکاهد و آنان را از بند اسیری آزاد کند. او آنان را مخیر گذاشت که به مدینه باز گردند یا در شام بمانند. امام سجاد «علیه السلام» و حضرت زینب «علیهاالسلام» تصمیم گرفتند که پس از برپایی مجلس عزای عمومی، شام را به مقصد مدینه ترک کنند؛ زیرا از هنگام شهادت امام حسین «علیه السلام» و یارانش، اهل بیت «علیهم السلام» نتوانسته بودند برای آنان عزاداری کنند و دشمن، آنان را از این کار باز داشته بود. یزید بر خلاف میل باطنی اش ناچار شد این شرط را بپذیرد؛ زیرا به خوبی می‌دانست برپایی سوگواری از سوی قهرمان کربلا؛ حضرت زینب «علیهاالسلام» پایه‌های حکومت استبدادش را سست خواهد کرد.

با این حال، به دلیل تدابیری که برای جلوگیری از موج فزاینده اعتراض‌ها و نارضایتی‌های مردم اندیشیده بود، ناگزیر این شرط را پذیرفت. یزید در مرکز شهر، خانه‌ای را برای عزاداران در نظر گرفت و دستور داد زنان شام برای تسلیت گویی به حضرت زینب «علیهاالسلام» و برپایی مجلس عزا (که البته زیر نظر جاسوسان بود) در آن خانه حضور یابند. با انتشار این خبر در شهر، تمامی زنان هاشمی با لباس سیاه در مجلس حضور یافتند و به زینب «علیهاالسلام» تسلیت گفتند.

زنان بنی امیه و بنی مروان نیز با زینت و زیورشان به مجلس آمدند و به زینب «علیهاالسلام» تسلیت گفتند. البته شنیدن مصیبت‌های کربلا که از زبان دختر علی «علیه السلام» بیان می‌شد، انقلابی شگرف در دل شان ایجاد کرد و آنان نیز با پوشیدن لباس سیاه، ابراز هم‌دردی کردند.

هفت روز در شام مجلس عزاداری بر پا شد. شام روحیه انقلابی گرفته بود و نزدیک بود سیل خروشان انتقام و ناراضیتی، حکومت یزید را در هم بشکند. (۳)

شام در آستانه انقلاب

این شهر خاموش و ماتم زده، دیگر مانند چند روز پیش نبود که اسیران بدان وارد شدند. مردم شام کم کم سیاست رسوا شده تبلیغات سوء یزید را علیه این خاندان شناخته بودند. چهره شهر تغییر کرده بود؛ مردمی که چندی پیش از کاروان اسیران با آتش و خاکستر استقبال کرده بودند، اینک با شرمندگی و احترام با اسیران رفتار می‌کردند.

مردم شام با درک برخی واقعیت‌ها در آستانه استحاله ای بزرگ قرار گرفته بودند. آسمان اندیشه آنان که با اسلام تحریف شده معاویه و ترور شخصیت علی «علیه السلام» و خانواده اش، سیاه و غبارآلود شده بود، با خطبه‌های توفنده زینب «علیها السلام» و امام سجاد «علیه السلام» آفتابی و روشن شد. این موج ناخشنودی به سرای خاموش یزید نیز رسوخ کرده بود و تنها خروج اهل بیت «علیهم السلام» بود که می‌توانست آسایشی کوتاه، آن هم در شام برای او ایجاد کند. از این رو، کاروان اسیران را از شام خارج کرد.

گامی به سوی اربعین

شتران آماده حرکتند و یزید برای حفظ شوکت پوشالی و به نمایش گذاشتن دست و دل بازی خود به جهت فریب مردم، دستور داده است محمل‌ها را زینت کنند! اما زینب «علیها السلام» با دیدن هودج‌های بزرگ شده فرمود: زیورها را از محمل شتران باز کنند و محمل‌ها را سیاه پوش سازند. مردم شام به بدرقه آمده اند، ولی خجالت و شرمندگی از نگاه‌هایشان می‌بارد. با شرمساری و سر افکندگی، رکاب زینب «علیها السلام» و کودکان را گرفتند و آنان را بر هودج‌های سوگ نشان‌دند. بانگ جرس بلند شد. زینب «علیها السلام» سر از کجاوه بیرون آورد و به عنوان آخرین پیام به شامیان فرمود:

ای مردم شام! ما از این شهر می‌رویم، ولی در آن ویرانه امانتی از ما پیش شما باقی می‌ماند. جان شما و جان این امانت لطمه خورده! هرگاه کنار قبرش رفتید، آبی بر مزار کوچکش بپاشید و چراغی کنارش روشن کنید که او در این شهر غریب است. (۴)

کاروان آهسته آهسته گام بر می‌دارد و از شهر و نگاه‌های غم گرفته مردم دور می‌شود. زینب «علیها السلام» و بانوان کاروان تا مسافت‌های دور، به بیرون از کجاوه‌های شان می‌نگریستند و به یاد رنج‌هایی که در این شهر دیدند و برخی فرزندان امام را در این شهر از دست دادند اشک می‌ریختند؛ دخترک زخم دیده و کتک خورده ای که جایش در محمل زینب «علیها السلام» خالی است، ولی خاطره‌اش همراه کاروان است.

زیارت روز اربعین

عطیه عوفی این زیارت را روایت می‌کند و می‌گوید: روز اربعین حضرت سید الشهداء «علیه السلام» روز بیستم صفر، به همراه جابر بن عبدالله انصاری به غاصریه (کربلا) رفتیم. جابر در نهر فرات غسل کرد و لباس های پاکیزه ای که همراه داشت بر تن نمود. سپس از من پرسید: «آیا عطر همراه داری؟» گفتیم: مقداری سعد با من هست.

او به سر و بدن خود عطر مالید و پای خود را برهنه کرد و به زیارت امام حسین «علیه السلام» رفت...

پس از زیارت امام حسین «علیه السلام» کنار مزار عباس بن امیر المؤمنین «علیه السلام» آمد و گفت:

«... السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَالْقَاسِمِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالَّغْتَ فِي النَّصِيحَةِ وَ أَدَيْتَ الْأَمَانَةَ وَ جَاهَدْتَ عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّ أَخِيكَ، فَصَلِّوْا لِلَّهِ عَلَى رُوحِكَ الطَّيِّبَةِ وَ جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ أَخٍ خَيْرًا»

«سلام بر تو ای ابالقاسم! سلام بر تو ای عباس بن علی «علیه السلام»، سلام بر تو ای فرزند امیر مؤمنان «علیه السلام»، شهادت می‌دهم که تو خیر خواهی را کامل کردی و امانت را ادا نمودی و با دشمن خود و دشمن برادرت جهاد کردی. پس درود خدا بر روح پاکت و خدا تو را به خاطر ادای حق برادری خیر دهد.»

صفوان بن مهران می‌گوید: «سرورم امام صادق «علیه السلام» به من فرمود: در روز اربعین هنگام ظهر به زیارت امام حسین «علیه السلام» و یارانش برو و آنان را زیارت نما، سپس به زیارت حضرت عباس «علیه السلام» برو و پس از زیارت امام حسین «علیه السلام» او را هم زیارت نما. زیارت آنان چه در روز اربعین و چه در روز عاشورا و چه در دیگر روزهای سال از سیره پاکان است.»

پژوهشی تاریخی بر سر موضوع اربعین

تاریخ نگاران شیعه و سنی بحث زیادی سر موضوع اربعین اول سید الشهداء «علیه السلام» نموده اند، که آیا کاروان اسیران کربلا، اربعین اول به این سرزمین آمده اند یا نه. دسته ای بر این عقیده‌اند که اربعین اول نتوانسته اند به کربلا بیایند؛ زیرا آنان این فرصت را نداشته اند که ضمن آن همه سختی های راه، اعم از گرسنگی و تشنگی، گردانیده شدن در انتظار مردم، توقف در شهرها و... در اربعین اول خود را به مزار شهیدان کربلا برسانند.

دسته‌ای دیگر بر این باور هستند که اسیران کربلا اربعین اول، به زیارت شهیدان کربلا در این سرزمین آمده اند و دلایلی هم بر اثبات مدعای خویش ذکر نموده اند، از جمله آن ها این که: «با احتساب خروج آن ها روز یازدهم محرم از کربلا اگر کاروان روز اول صفر به شهر شام رسیده باشد، حدود هفده یا هجده روز سفر کربلا به شام طول کشیده است. آنان که هجده روز نتوانسته اند از کربلا به شام بیایند آن هم با وجود سختی های بسیار، چه طور نتوانسته‌اند در همین فاصله زمانی از سوم صفر تا بیستم صفر که اربعین امام و شهدا است، خود را به کربلا برسانند؟. اما هر چه باشد مقصد نهایی کاروان مدینه بوده است. (۵)

بازگشت به مدینه

شام با همه خاطرات تلخش وا گذاشته شد و کاروان به سوی شهری آشنا حرکت کرد؛ شهری پر از عطر پیغمبر «صلی الله علیه و آله» و فاطمه «علیهاالسلام»؛ شهر مدینه.

کاروان آزادگان در آستانه ورود به مدینه قرار می‌گیرد؛ شهر پیامبر «صلی الله علیه و آله» و زهرا «علیهاالسلام» و علی «علیه السلام» شهری آشناست که بیشتر مردمانش دوست دار این خانواده اند. بار دیگر خاطره روز آغاز سفر، در دل های محنت کشیده اهل بیت «علیهم السلام» زنده می شود و بغض گلوها را می فشارد.

پرده‌های اشک، تصویری لرزان از شهر می‌دهد و نگاه‌ها بر دروازه شهر ورق می‌خورند. مسافران این دیار آشنا باز گشته‌اند، ولی چقدر تعداد کاروانیان کم شده است؟ دیگران کجایند؟ شاید با کاروانی دیگر برسند؟

این‌ها پرسش‌هایی بود که از نگاه‌های منتظر مردم شهر خوانده می‌شد. محمل‌های سیاه و تعداد اندک کاروانیان، همه چیز را روشن می‌کند. از چهره‌های آفتاب سوخته و چشم‌های غمگین، همه چیز پیداست. خورشید و ماه و ستارگان آسمان مدینه، همه در پس ابری از ستم، چهره در خون شسته بودند و مردم این را کم کم می‌فهمیدند.

آن گاه که کاروان به دروازه مدینه می رسد امام به بشیر بن حذلم می‌فرماید: «خدای رحمت کند پدر تو را که شاعر بود، آیا تو نیز شعر می‌گویی؟» بشیر پاسخ داد: «آری من هم شاعرم» امام به او فرمود:

«اکنون به مدینه برو و خبر شهادت امام حسین «علیه السلام» را برای مردم بازگو». کاروان در آستانه شهر توقف کرد و بشیر پیشتر رفت تا خبر شهادت امام را به مردم مدینه برساند. به شهر که رسید، با هیچ کس سخن نگفت تا مقابل مسجد پیامبر «صلی الله علیه و آله» رسید، آن گاه با صدای بلند گریست و سرود:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا

قُتِلَ الْحُسَيْنُ «علیه السلام» فَادْمَعِي مِدْرَارًا

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ

وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ

«ای مردم مدینه! دیگر مدینه جای ماندن نیست، حسین «علیه السلام» کشته شد. پس باید چشم‌ها بر او پیوسته بگیرند. جسم او در کربلا آغشته به خون و سرش بالای نیزه‌ها گردانیده شد.» (۶)

مردم گرد بشیر حلقه زدند و به گریه نشستند. بشیر به آن‌ها گفت: «ای مردم! اکنون علی بن الحسین «علیه السلام» به همراه زینب «علیهاالسلام» و دیگر دختران امام علی «علیه السلام» در آستانه مدینه اند. من فرستاده علی بن الحسین «علیه السلام» هستم تا پیغام

او را به شما برسانم». مردم با شتاب به سوی دروازه مدینه به راه افتادند. صدای گریه آنان به گونه ای بلند بود که مدینه چنین روزی را به خود ندیده بود.

مردم سراسیمه خود را به کاروان رساندند و دور اهل بیت امام حسین «علیه السلام» حلقه زدند. امام سجاد «علیه السلام» بالای یک بلندی رفت، اما گریه امان از حضرت بریده بود و پارچه ای که امام با آن اشک هایش را پاک می کرد خیس شده بود.

امام پس از سپاس و ستایش خداوندی آنچه را در فاصله این هفت یا هشت ماه دیده بود برای مردم بازگفت. امام فرمود: «ای مردم! چه کسی است که پس از کشته شدن امام حسین «علیه السلام» شادمان باشد؟ کدام دل است که سرشار از اندوه نشود؟ کدام چشم است که اشک از آن باز ایستد؟ آسمان ها در سوگ او گریست و دریاها با امواج شان و آسمان ها با ارکان شان بر او گریه کردند. چهار گوشه زمین و درختان با شاخه هایشان، ماهیان در موج دریا و فرشتگان و عرش نشینان بر او گریستند.»

ای مردم ما آواره صحرا شدیم و دور از خانه و کاشانه مان، با ما گونه ای رفتار کردند گویا ما فرزندان بیگانگان هستیم در حالی که نه گناهی مرتکب شده بودیم و نه کار ناپسندی از ما سر زده بود و نه به اسلام آسیبی رسانیده بودیم... به خدا سوگند اگر پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» نیز در مقابل آن ها قرار می گرفت اگر چه سفارش هایش در مقابل آن ها بود هم رفتارشان با ما تغییری نمی کرد.

پس همه از خداییم و به سوی خدا می رویم از سنگینی و دردناکی و بزرگی فاجعه این مصیبت بزرگ، شکایت نزد خدا می بریم از آن چه نسبت به ما روا داشتند که او انتقام گیرنده شکست ناپذیر است.» (۷)

منابع:

۱. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام، محمدجواد نجفی، صص ۲۱۳ و ۲۱۴.
۲. اشاره به مرگ حضرت رقیه، همان.
۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۳.
۴. رقیه بنت الحسین علیه السلام، ص ۱۴.
۵. الاربعین فی الثراث الشیعی، ص ۴۶.
۶. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷.
۷. همان، ص ۱۴۸.

پی نوشت ها:

۱. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰؛ تذکره الشهداء، ص ۴۱۲.
۲. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۱، حدیث ۴؛ قمقام زخار، ص ۵۷۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰.
۳. ریاحین الشریعة، ج ۳، ص ۳۰۹.
۴. همان، ج ۳، ص ۱۸۶.
۵. همان، ج ۳، ص ۱۸۷.
۶. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰؛ قمقام زخار، ص ۵۷۰.
۷. ملا هاشم خراسانی، منتخب التواریخ، ص ۲۲۹.
۸. ریاحین الشریعة، ج ۳، ص ۱۹۳؛ ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۳.
۹. وقعة الطف، ص ۲۷۲.
۱۰. ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۳۷.
۱۱. نوعی عطر گیاهی.
۱۲. عماد الدین محمد بن علی الطبری، بشارة المصطفی لشبیعة المرتضی، نجف، بی تا، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه.ق، ص ۷۴.
۱۳. بحارالانوار، ج ۹۸، صص ۳۲۹ - ۳۳۰؛ مصباح الزائر، صص ۲۸۸ - ۲۸۶ (با اندکی تفاوت).
۱۴. الاقبال، صص ۵۹۲ - ۵۸۹.
۱۵. در برخی منابع نام او «بشیر بن جذلم» خوانده شده است: نک، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۲؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۷۰.
۱۶. أعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۱۷؛ السید مرتضی العسکری، معالم المدرستین، قم، مرکز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لاهل البیت، چاپ اول، ۱۴۲۴ ه.ق، ج ۳، ص ۱۶۹؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷.
۱۷. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۸؛ اللهوف، ص ۸۷؛ لواعج الاشجان، ص ۴۶۱؛ معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۶۹.
۱۸. همان.



www.arbaeen.ir

١٩. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ١٤٨؛ اللهوف، ص ٨٧، لواعج الاشجان، ص ٤٦١؛ معالم المدرستين، ج ٣، ص ١٦٩.